

۲۰۱۸/۱۱/۲۱

کاندید اکادمیسین سیستانی

**عقب نشینی دولت قاجاری از هرات در ۱۷۳۷****و تلاش آن دولت برای تصرف سیستان****مقدمه:**

سال ۱۸۳۷، یکی از سالهای پر ماجرای تاریخ کشورما و منطقه است. در همین سال است که امیر کابل با ارسال پیامی به دربار تهران، تقاضای اتحاد و ائتلاف با دولت فارس را میکند تا در مقابله با رنجیت سینگ، برای استرداد پشاور، کمک آن کشور را جلب کند.

در همین سال است که سرداران قندهار، برای حفظ حوزه قدرت خود و برای انتقام کشی از کامران [قاتل وزیرفتح خان] خود را تحت حمایت دولت قاجاری فارس قرار میدهند و با امضای قراردادی با سفیر آنکشور در قندهار، به حمایت از دولت فارس می پردازند.

در همین سال است که دیپلماسی انگلیس تحرک بیشتر یافته و بخاطر مصئونیت حریم امنیتی هند، سفیر خود الکساندر برنس رابه در بار کابل میفرستد و دو نفر صاحب منصب دیگر خود را بنام های «لیچ» به قندهار و «پاتینجر» را به هرات اعزام میکند تا مانع هرگونه تماس و نزدیکی قندهار و هرات با ایران و روسیه گردند.

در همین سال است که دیپلماسی روسیه نیز شدت بیشتر می یابد و سفیر روسیه ویتکویچ از دربار پترزبورگ حامل پیامی عنوانی امیر دوست محمد خان میگردد و از طریق فارس و هرات و قندهار به کابل میرسد و امیر دوست محمدخان را در بازپس گرفتن پشاور از چنگ سیک ها به کمک دولت خود اطمینان میدهد.<sup>1</sup>

در همین سال است که محمدشاه قاجار به تحریک و تشویق روسها بر هرات که حیثیت دروازه هندوستان را داشت، لشکر می کشد و مدت یازده ماه آن را با آتش توپ بشدت میکوبد، مگر موفق به فتح آن شهر نمیشود.

خلاصه در این سال است که «بازی بزرگ» با سرنوشت کشورما در میان روسیه و انگلیس بخاطر تثبیت موقعیت بود و نبود هستی فزینی آن علناً آغاز میگردد.

**تلاش دولت محمدشاه قاجار برای تصرف سیستان بعد از ۱۸۳۷:**

در سالهای ۱۸۳۷ و متعاقباً در ۱۸۵۷ محمدشاه قاجار هر بار قشون بزرگی بشمول یک عده افسران و مشاوران روسی به غرض فتح هرات مامور ساخت و آن شهر را تا یازده ماه مورد ضربات توپخانه ثقیل خود قرار داد، اما موفق به گشودن آن شهر نشد. اگر مقاومت مردم هرات و تدابیر بجای وزیر شجاع آن، یار محمدخان الکوزی برای دفاع از آن شهر نمی بود، شرایط برای الحاق هرات و قندهار با دولت قاجاری، بیش از هر وقت دیگری مساعد شده بود. مگر در هر دو بار بر اثر پایداری مردم هرات پیروزی از آن افغانان شد و به فارسها و روسها و انگلیسها ثابت گردید که افغانان مردمانی دلیر و وطن پرستی هستند که سر می دهند و وطن نمی دهند و آنرا در دست تجاوز بیگانه نمی سپارند.

1 - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۱، ص ۲۳۹، فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۲۴۷- ۲۴۶

از مطالعه تاریخ این دوره برمی آید که در ایام حمله ایران بر هرات و اقتدار شاهزاده کامران و یارمحمدخان در هرات، در سیستان میرخان سربندی و هاشم خان شهرکی و از بلوچها علم خان ناروئی و خانجهان خان سنجرانی در میان طوایف آنجا صاحب نام و آوازه ای شده بودند. در این هنگام جلال الدین پسر بهرام خان کیانی مناطق جلال آباد، بنجار و سایر قطعات دیگر را در شمال و مغرب رود هیرمند در اختیار خود داشت، محمدرضاخان سربندی، سه کوهه، چلنگ و بعضی جایهای دیگر را در طرف مغرب و جنوب غربی مالک بود، هاشم خان شهرکی دشتک، پولچی (پولکی) و قسمت های دیگر را در مرکز کانال بزرگ دار بود، بلوچهای ناروئی که رئیس شان دوست محمد خان بوده، برج علم خان و قسمت جنوب شرقی را در دست داشته، متصرفات علیخان و برادرش ابراهیم خان سنجرانی محدود بوده به چخانسور و ساحل مقابل اینها. موقعی ایران بر هرات حمله نمود، برای سران طوایف مذکور فرصتی مناسب فراهم آمده بود تا در غیاب ملک بهرام [خسر شاه کامران] پسرش ملک جلال الدین کیانی را از سیستان بیرون کنند و متصرفات وی را در میان خود تقسیم نمایند. این نیت به منصفه عمل کشیده شد و ملک جلال الدین کیانی را ۱ بار دوم از سیستان اخراج کردند و متصرفات کیانیان را بین خود تقسیم نمودند. محمدرضاخان پسر میرخان سربندی، جلال آباد و سایر قسمت های شمالی را صاحب شد و همدست های او نیز هر یکی سهمی بردند. از این پس دیگر شاه کامران نتوانست کمکی به خاندان کیانی سیستان بکند و این خاندان که از طرفداران شاه محمود و شاه کامران بود، روبه زوال رفت و بکلی از قدرت افتاد.<sup>2</sup>

در سال ۱۸۳۹ میلادی (۱۲۵۵ هجری) وقتی قندهار مورد تهاجم انگلیس قرار گرفت و سردار کهندل خان زعیم قندهار مجبور شد به ایران برود، از سیستان عبور کرد و در اواخر سال ۱۸۴۲ که با یک عده از سران و امرای افغان از تهران راهی قندهار بود، دوباره وارد سیستان شد. در این هنگام محمدرضاخان رئیس طایفه سربندی وفات یافته بود و بین پسر او لطفعلی خان و عمویش سردار علیخان بر سر موضوع جانشینی محمد رضاخان نزاع افتاده بود، لذا سردار کهندلخان سعی بخرج داد تا علیخان را بریاست سیستان برگزیند، ولی یارمحمدخان، وزیر هرات بطرفداری لطفعلی خان که خواهرش عروس وزیر بود، کوشش بعمل می آورد. در آخر بعد از مخالفت های هفت هشت ساله لطفعلی خان بدست عمویش گرفتار و کور شد و سردار رحمدل خان به وکالت از جانب برادرش سردار کهندلخان، علی خان را به عنوان حاکم سیستان در سکوه بر قرار نمود. در این میان مرگ گریبانگیر یارمحمدخان وزیر هرات شد (۱۸۵۱م) و دیگر از جانب هرات اقدامی در سیستان نشد. چهار سال بعد سردار کهندلخان در گذشت (۱۸۵۵م).

بعد از مرگ سردار کهندلخان (۱۸۵۵) قندهار دچار هرج و مرج از سوی جانشینان او (برادر و پسرانش) گردید، پس از مدتی زد و خورد میان مدعیان قدرت، سردار رحمدل خان از امیردوست محمدخان برادر خود امیرکابل خواست تا معضله جانشینی سردار کهندلخان را حل نماید. امیر دوست محمدخان هم به قندهار آمد و قندهار را به کابل ملحق نمود و برای هر یک از سرداران قندهار معاشی تعیین نمود. سرداران قندهار به معاشی که از سوی امیردوست محمدخان تعیین شده بود، قناعت نکرده صدای ناراضایتی بلند نمودند و از شهر بیرون رفتند. امیر دوست محمدخان همگی را تحت پیگرد قرارداد و سرانجام آنها را به اطاعت از خود وادار نمود ولی چند نفر از برادرزادگان امیر بجای اطاعت از امیر راهی ایران شدند.

۲ - محمود محمود، ج ۳، حکمیت گولد سمید در سیستان دیده شود

قابل یاد آوری است که، هرزمانی که افغانستان دچار هرج و مرج و بی ثباتی شده است، دولت های ایران از این بی ثباتی و بحران به نفع خود استفاده کرده اند.

در این هنگام علیخان سربندی حاکم سیستان با خیر مرگ سردار کهندلخان و مشاهده اوضاع سیاسی قندهار، هواداری خود را از دولت فارس ابراز کرد و والی خراسان که عموی شاه قاجار میشد، از او حمایت نمود و از او خواست تا با حاکم قاینات میرعلم خان خزیمه که بر ولایت لاش و جوین و اوق (قلعه گاه) لشکر کشیده بود، همکاری نماید.

جواد محمدی خمک سکایی مینویسد: «سردار علی خان تا زمان مرگ کهندل خان در پیمان مؤدت او باقی ماند ولی پس از مرگ وی با توجه به اوضاع افغانستان به دربار ناصرالدین خان شاه قاجار متوجه میشود و اطاعت حکومت ایران را برمی گزیند.»<sup>3</sup>

مؤلف به استناد ناسخ التواریخ، مینویسد: «در سال ۱۲۷۲ق (۱۸۵۵م) سردار علی خان نامه ای به دربار قاجار میفرستد و هوشدار میدهد که امیردوست محمدخان (پادشاه افغانستان) پسر خویش را به تاخت سیستان و بلوچستان فرستاده و طی این خبر از دربار ایران کمک می طلبد.»<sup>4</sup>

اسناد منتشر شده از سوی جواد محمدی خمک سیستانی نشان میدهد که در سال ۱۲۷۲ قمری (۱۸۵۵-۵۶م) امیر قاینات میر علم خان عرب [پدر بزرگ اسدالله علم وزیر دربار محمدرضا شاه] بر قلعه گاه و لاش و جوین حمله نموده و مدت چند ماه قلعه های جوین و لاش و درق را با لشکرهای قاینی و سیستانی در محاصره کشیده، ولی با مقاومت سرسخت سردار احمدخان [ساکزی] و مردم جوین روبرو گردید و موفق به فتح جوین نگردیده است.<sup>5</sup>

پس از آنکه ایران مورد تهدید انگلیس قرار گرفت و از هرات عقب کشید، و معاهده ای را با انگلیس در اریس امضاء نمود که منبذ انگلیس در اختلافات میان ایران و افغانستان حکمیت میکند. از این وقت بعد ایران توجه خود را به سیستان بیشتر معطوف نمود و توسط حکمران بیرجند میر علم خان خزیمه برخی از رؤسای محلی را چه از راه تطبیع و چه از طریق تخویف متمایل به ایران ساخت. در این هنگام علیخان سربندی یگانه وارث متصرفات محمد رضا خان سربندی بود و امراء دیگر هاشم شهرکی، دوست محمدخان ناروئی و ابراهیم خان سنجرانی هر یک نماینده بزرگ خانواده های خود در سیستان بودند.

رئیس طایفه سربندی علیخان در اواخر سال ۱۸۵۷ به تهران دعوت شد و در آنجا با یک شهزاده خانم دختر بهرام میرزا، پسر دوم عباس میرزا، برادر محمدشاه قاجار شاه ایران ازدواج کرده به سیستان عودت کرد، ولی پنج ماه از ورود او به سیستان نگذشته بود که توسط برادر زاده خود تاج محمدخان کشته شد (۱۸۵۸). قاصد مخصوص از تهران برای بردن شهزاده خانم فرستاده شد ولی هیچ اقدامی به عمل نیامد که تاج محمدخان را تغییر دهند و یا تعقیب کنند، و گذاشتند همانطوریکه حکومت را غصب کرده بود در مقام خود باقی بماند. و این خود دلیل کافی است که تاج محمد هم خود را تحت اوامر و اطاعت شهریار ایران قرار داده بود و حقوق و امتیازاتی از دولت ایران دریافت میکرده است.

3- جواد محمدی خمک سکائی، رویدادهای نوزدهم بهمن ماه ۱۳۳۰ خورشیدی، چاپ 1392، تهران، ص ۱۷۶.

4- جواد محمدی خمک سکائی، رویدادهای نوزدهم بهمن ماه ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۱۷۷.

5- جواد محمدی سکائی، در کتاب خود «رویدادهای نوزدهم بهمن ۱۳۳۰ خورشیدی» (چاپ ۱۳۹۲ تهران) ده سند به ارتباط حمله بر قلعه گاه و لاش و جوین از سوی امیر قاینات میر علم خان خزیمه عرب به نشر سپرده است. (صص ۱۸۷-۲۰۴)

در سال ۱۸۶۱ میلادی وقتیکه امیر دوست محمد خان به عزم تسخیر و الحاق هرات آماده حرکت بود نسبت به ایالت سیستان نیز بی تفاوت نبود و طبعاً متوجه دخالت ایران در سیستان بود و تصمیم داشت پس از انضمام هرات از منافع افغانستان بر سر خاک سیستان دفاع کند، ولی متأسفانه که مرگ به اومجال نداد و خیلی زود پس از تسخیر هرات (جون ۱۸۶۳ میلادی) در خود هرات بدرود حیات گفت، با آنهم در نخستین روزهای گشایش هرات متوجه مسئله سیستان شد و برای تصرف سیستان نزاعی بین افغانستان و ایران روی داد<sup>6</sup>.

اما ایران که تا سال ۱۸۶۳ میلادی در بخشی از سیستان نفوذ کرده بود مکرراً دولت بریتانیا را به میانجیگری دعوت کرد. راولینسن محقق معروف انگلیس در این مورد می نویسد:

"در سالهای ۱۸۶۱ الی ۱۸۶۳ مکرراً دولت ایران موضوع سیستان را بدولت انگلیس گوشزد کرد که طبق ماده ششم عهدنامه پاریس ۱۸۵۷ در این باب دخالت کند و از تجاوزات افغانها در سیستان جلوگیری نمایند. دولت انگلیس جواب می داد انگلستان هیچ وقت سیستان را جزو مملکت ایران نمی داند، بنابراین نمی تواند از دخالت افغانها به آن ایالت ممانعت کند"<sup>7</sup>.

پس از مرگ امیر دوست محمد خان در هرات در جون ۱۸۶۳، هرج و مرجی که بر سر تصرف تاج و تخت کابل میان امیر شیرعلیخان و برادرانش رونما گردید، پنج سال را در برگرفت تا امیر شیرعلی خان بر کابل مسلط شود (۱۸۶۸). ایران از این هرج و مرج داخلی به نفع خود استفاده کرد. طی سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷ قشونهای خود را از کرمان و قاینات، به سیستان سوق داد و آن ایالت را تا قلعه نادعلی و قلعه فتح اشغال نمود. وقتی امیر شیرعلیخان، برای تصرف سیستان از چنگ ایران، آماده شد و ایران را به جنگ تهدید کرد. انگلیس بر طبق معاهده پاریس پای حکمیت پیش گذاشت و جنرال گولدسمید در ۱۸۷۲ بحیث حکم وارد سیستان شد و سیستان را بدو بخش تقسیم کرد: یک بخش را بنام سیستان اصلی نامیده به ایران داد و بخش دیگر را بنام سیستان فرعی به افغانستان واگذار کرد.

محمود محمود میگوید: در سال ۱۸۶۷ قشون ایران از خراسان به بهانه تادیب آزادخان (افغان) که به قاینات حمله کرده بود وارد سیستان گردید و چند قطعه قشون تحت فرماندهی مظفرالدوله حاکم کرمان از راه نیه به سیستان وارد شدند. در همین وقت میر علم خان خزیمه امیر قاین با قوایی از بیرجند وارد سیستان گردید و سمت چپ رود هیرمند را تماماً متصرف شد (۱۸۶۷ م). تاج محمد خان سربندی نیز از آمدن والیان کرمان و قاین به سیستان استفاده نموده توسط قشون ایران ابراهیم خان سنجرانی را از جهان آباد بیرون کرد. و متصرفات او را در غرب رود هلمند متصرف شد و بعد ها بواسطه آمدن قوای زیاد تری از ایران دیگر از مراجعت سردار ابراهیم خان سنجرانی جلوگیری شد. سردار ابراهیم خان بلوچ نیز نفوذ خود را در دست راست رود هیرمند در چخانسور، تا کده و خاش و در شمال تا لاش و جوین بسط داد. متصرفات سردار امام خان و سردار کمال خان سنجرانی در سواحل هیرمند از قلعه فتح تا بندر و رودبار و چهار برجک محدود میشد<sup>8</sup>.

"میجر سمت" سکرتر جنرال گولدسمید، در ۱۸۷۲ مینویسد که، متصرفات ابراهیم خان در غرب رود هلمند عبارت بودند از: جهان آباد، طفلك، جلال آباد، خدنگ، ده دادشاه، ده آقاجان، و شریف آباد که ظاهراً تا سال (۱۸۶۵ م)، در دست ابراهیم خان سنجرانی بودند. در سال ۱۸۶۶ م (۱۲۸۳ ق) تاج

6 - بار تولد جغرافیای تاریخی ایران، ص 124 .

7 - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19 میلادی، ج 3، ص 686. افغانستان و هند برتانوی از اصغر حسن بلگرامی ترجمه عبدالوهاب فنائی چاپ اکادمی علوم افغانستان 1361 .

8 - محمود محمود، ج ۳، ص ۵۵۰ بیعد

محمدخان سربندی با ابراهیم برسر تصرف جلال آباد [مرکز طایفه کیانی] و نقاط دیگر اختلاف پیدا کرد. [دلیل اختلاف این بود که سردار محمد رضا خان سربندی، پس از براندازی ملک جلال الدین کیانی در ۱۸۳۷ و جانشین ساختن برادرش ملک حمزه خان کیانی (در ۱۸۳۷)، جلال آباد را در ۱۸۴۵ به تصرف خود در آورده بود، مگر پس از قتل علی خان سربندی توسط برادر زاده اش تاج محمد (در ۱۸۵۸)، ابراهیم خان سنجرانی آنرا تصرف نمود به این دلیل که این قلعه قبلاً متعلق به ملک جلال الدین کیانی، شوهر خواهرش بوده و سردار محمد رضا خان آنجا را به ناحق تصرف کرده و آنرا اشغال کرده بود<sup>9</sup>] بنابراین هردو به شمشیر متوسل شدند. دولت ایران قوای از کرمان بسرکردگی مظفرالدوله به طرفداری از تاج محمدخان فرستاد، و تاج محمدخان موفق شد تا ابراهیم خان را مجبور به عقب نشینی به شرق هیرمند نماید و جلال آباد را تصرف کند<sup>10</sup>.

سمت، در گزارش خود مینویسد که، در سال ۱۸۷۲، روز ۱۷ مارس بعد از بازدید از قلعه جوبین به اردوگاه (کمپ) خود بازگشتیم. بعد از ظهر آن روز کاپیتان لووه از نقشه برداری اکتشافی خود در چخانسور برگشت. همزمان با وی، خانجانخان، پسر بزرگ ابراهیم خان چخانسور نیز به کمپ ما آمد. او ابراهیم خان را دیده بود که با ۳۰۰ نفر از افرادش نزدیک قلعه نادعلی اردو زده بود و قصد مهمان نوازی داشت.

کاپیتان لووه، که ابراهیم خان را دیده بود، میگوید که ابراهیم خان ابداً قادر به انجام کاری نیست و کارهای تجاری و معاملات وی را زن و پسر محبوبش خان جانخان انجام میدهند. ابراهیم خان، شش پسر دارد که عبارتند از: 1- ملک خان، معتاد به بنگ و تریاک، و مخالف پدر بوده و تحت حمایت امیرقاین زندگی میکند، 2- خان جان، جوانی باهوش که نامزد ریاست بوده و لباس انگلیسی می پوشد، 3- محمدعلی خان، 4- سرفرازخان که چندین سال در تهران بوده، 5- محمدخان، 6- یک پسر دیگر<sup>11</sup>.

به هر حال ابراهیم خان سنجرانی برای مدتی از قلعه چخانسور تا خاشرود و از نادعلی تا جوبین را تحت تصرف خود داشت و از خزنده تا چرنده باج و خراج میگرفت. حدود پنجاه سال دیگر به عنوان رئیس طایفه بلوچی سنجرانی در اصل چخانسور زندگی کرد. گفته میشود وی مردی ستمباره ... و دکتر فوربس سیاح فرانسه ای را در کنار هامون در سال ۱۸۴۰م هنگام شکار از روی بلهوسی به قتل آورده بود. و خودش در ۱۸۹۲ چشم از جان پوشید. و پسرش خانجان خان در سال ۱۹۰۳ در حال فقر و افلاس دوباره به سیستان ایرانی بازگشت و دهکده سیاه دک را در میان کنگی در تصرف گرفت<sup>12</sup>.

### تأملی بر یک سند تاریخی درباره ابراهیم خان بلوچ:

مرحوم عزیزالدین وکیلی پوپلزانی، به امضای سردار محمدیوسف خان ابن امیر دوست محمد خان [که در دوره دوم سلطنت پدرش، حکمران فراه بوده] فرمانی را در خصوص ابراهیم خان چخانسوری و پسران سردار امام خان

9 - جواد محمدی سیستانی، سیستان و رویداد نوزده بهمن ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۲۰۹

10 - جغرافیای تاریخی سیستان، ترجمه و تدوین دکتر حسن احمدی، طبع ۱۳۷۸، ص ۲۲۹، پاورقی ۴۴

11 - همان منبع، صص ۲۰۶ - ۲۰۷

12 - تیت، سیستان، ج ۲، ص ۲۹۲، .

سنجرائی بلوچ به نشر رسانده است که به نظر میرسد در تاریخ صدور سند ، دستکاری صورت گرفته باشد، آنرا از نظر میگذرانیم :

«باعث از تحریر اینکه ، چون ابراهیم خان از چخانسور فرارسیستان شد در سال (۱۸۵۶م) سردار ابراهیم خان در جهان آباد در غرب هیرمند سکونت داشت ولی در سال ۱۸۶۶ توسط سردار تاج محمدخان سربندی با حمایت قشون ایران از آنجا رانده شد و او به قلعه چخانسور آمده سکنی گزید- سیستانی] عالیجاهان عزت همراهان سردار دوست محمدخان و شیرمحمدخان و سعید محمدخان ولدان سردار امام خان سنجرائی بلوچ ساکن اصلی چهار برجک در فراه به حضور این نیاز مند درگاه احدیت آمده از قوم داری مذکور جدائی نمودند. چون منظور نظر فیض اثر اعلیحضرت همایونی در رفاهیت خدمت گاران و کافه رعایا بوده و می باشد ، نامبرده [گان] از فراه به همراهان خود نیازمند درگاه الهی روانه دارالسلطنه کابل گردیده، حضور پرنور قدر قدرت شهریار عدالت فهیم والا روحنا فدائی را درک نموده، [جویای] عواطف گشتند. چنانچه موازی چهل سواری نوکر و مبلغ دوهزار قران از دفتر فراه مقرر گشت و هم علاقه چهاربرجک را به عوض تنخواه سوار مذکوران شان مرحمت فرمودیم ، که برای خود زراعت کرده صرف معیشت خودها بنمایند، و باقی امورات شان را به این نیازمند درگاه الهی مفوض و مرجوع داشتند که مناصف سوارشان در فراه به زیر دستی نیازمند درگاه الهی خدمت نمایند و مناصف سوارشان در همان سرحد چهاربرجک به خدمت سرکار مشغول باشند. نیازمند درگاه الهی بعد از مرخصی و مراجعت خود در فراه بنابر خیر دولت و رفاهیت مذکوران چهل سوار و دو هزار قران عنایت شده را که حضرت شهریار با اراضی تعلق شان موافق سندات که از پدر خود خان جان بدست داشتند ، تقسیم قرارداد نمودم. اراضی چهار برجک از کالگین ناظر لواری [در] مشرق با نیمه رودبار چنانچه به سندات شان ذکر است با هزار و پنجصد قران و سی سوار به عالیجاهان شیرمحمدخان و سعید محمدخان [و] خوانین تیمورخان و مهراالله خان واگذار نمودم و قریه ده که خرابه بوده است که خود سردار دوست محمدخان آباد کرده است از کالگین مذکور به طرف مغرب با ده سوار و پنجصد قران به عالیجاه سردار موصوف دادم که قرار خط هذا و مابعد ها در خدمت دین و دولت سرکار والا روحی فدا، سعی خدمات به تقدیم رسانیده و با همدیگر خود ها به قرار محبت و یگانگی و اخوت گذرانیده طریقه سلوک را مسلوک دارند و اگر نامبرده ها برخلاف هذا ادعا نمایند ، ادعایشان از درجه اعتبار بیرون است . این چند کلمه را برای سند و اسناد مذکوران مرقوم فرمودم که هرگاه اتفاقی مهم مابین شان مناقش واقع شود و برخلاف مستوره (ظ: مسطوره) ادعا نمایند، به حضور پادشاهی ادعای شان باطل باشد، فی تحریر شهر جمادی الاول سنه ۱۲۶۰، دست خط و مهر محمدیوسف ولد امیر دوست محمدخان." (وکیلی پوپلزانی، مجله آریانا، شماره دوم، حمل وثور ۱۳۵۱ ش )

در این سند آنچه نادرست به نظر میرسد ، تاریخ ۱۲۶۰ هق = ۱۸۴۴ میلادی در پای سند است ، زیرا که در این تاریخ هنوز ولایت فراه بین شاه کامران و سرداران قندهار مایه نزاع بود و امیر دوست محمدخان هیچ گونه تسلطی بر آنجا نداشت. پس از مرگ سردار کهندلخان در ۱۸۵۵ م = ۱۲۷۲ هجری است که امیر دوست محمدخان با استفاده از اختلافات میان جانشینان سردار کهندلخان به قندهار می رود و قندهار را به کابل ملحق میکند (۱۸۵۵ م = ۱۲۷۲ هجری) و از این تاریخ است که سردار محمد یوسف خان به ولایت فراه منصوب میکرده. بنابراین باید این فرمان ده یا دوازده سال بعد تر از تاریخی که دارد، صادر شده باشد.

پایان